

امام هادی در مصاف با انحراف عقیدتی

<?xml encoding="UTF-8">

امام هادی علیه السلام دهمین ستاره آسمان ولایت در نیمه ذی حجه سال 212 ه.ق در شهر پیامبر علیه السلام دیده به سرای خاکی گشود. (1) نام آن حضرت «علی» و کنیه ایشان «ابوالحسن» (2) و مشهورترین لقبهایشان نقی و هادی می باشد (3) و ایشان را ابوالحسن ثالث و فقیه عسکری نیز گویند. (4) پدر بزرگوارشان امام محمد تقی، جواد الائمه علیه السلام و نام مادرشان «سمانه» می باشد. (5) (6) (7) (8) (9) خاک سپرده شدند. (10) می باشد. (11)

هدایت گران جامعه

از آن رو که مسئولیت هدایت جامعه پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عهده ائمه طاهرين عليهم السلام است و تبیین معارف اصیل و ناب اسلامی را آنان به عهده دارند و ایشان اند که باید عقیده و فکر مردم را از انحرافات باز دارند، آن بزرگواران هر یک طبق شرائط ویژه حاکم بر دوران امامت خویش، این امر مهم را به بهترین شیوه به انجام رسانیدند. امامان ما هر یک کم و بیش در زمان امامت خویش با انحرافات فکری و عقیدتی درگیر بودند. امام هادی علیه السلام نیز از این امر، مستثنا نبودند. در دوران امامت امام دهم علیه السلام بعضی انحرافات عقیدتی مطرح بود که ریشه در دورانهای قبل داشت؛ ولی به هر حال، از آنجا که جامعه مسلمانان و به خصوص شیعه در زمان امام دهم علیه السلام دچار بعضی از این مشکلات بود، امام به مناسبتهایی با این انحرافات برخورد می کرد و با اعلام موضع خویش، نظر حق و صائب را بیان می نمود و مردم را از باورهای ناصحیح و غلط باز می داشت.

مسئله جبر و تفویض

یکی از مواردی که در متون روایی ما مطرح شده است، مسئله جبر و تفویض و بطلان این دو نظریه افراطی و تفریطی کلامی می باشد.

امام هادی علیه السلام در جواب نامه ای که اهل اهواز به وی نوشتند و مسئله ابتلای مردم به اختلاف در دین و عقیده به جبر و تفویض را مطرح نمودند و راه چاره را طلبیدند، مطالبی را به تفصیل بیان نمودند که مرحوم ابن شعبه حرّانی در تحف العقول به تفصیل آورده است. حضرت در ابتدا مطالبی را به عنوان مقدمه مطرح کرده و در ضمن آن به یک مسئله اساسی و ریشه ای پرداخته است و آن، تمسک به ثقلین است که به صورتی مبسوط و مستدلّ به اثباتش رسانده است. سپس با استناد به بعضی از آیات الهی و روایات نبوی، ولایت و عظمت و مقام والای مولی الموحدين امیرمؤمنان، علی علیه السلام را بیان و ثابت نموده است. (12)

بین این مقدمه و بحث جبر و تفویض؟

حضرت علیه السلام پس از بیان آن مقدمه می فرماید: «پیشاپیش، این شرح و بیان را به عنوان دلیل و راهنما بر آنچه که خواسته ایم مطرح کنیم و به عنوان پشتیبان برای آنچه که در صدد بیان آن هستیم که همان مسئله

جبر و تفویض و امر بین این دو است، آوردیم.» (13)

نمی‌گردید و مبتلا به هیچ گونه انحرافی نمی‌شد.

امام هادی علیه السلام پس از این مقدمه، به اصل مطلب می‌پردازد و با استناد به کلام نورانی امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَکِنْ مَنَزِلَةٌ بَيْنَ الْمَنَزِلَتَيْنِ؛ (14) نه جبر است و نه تفویض بلکه جایگاهی است بین آن دو جایگاه.» شروع به طرح جواب می‌فرماید و هر دو نظریه را باطل، و نظریه صحیح را امری بین آن دو می‌داند و نظر قرآن را شاهد بر صدق چنین مقالی می‌داند و باز برای تثبیت مسئله به کلام امام صادق علیه السلام استناد کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الصَّادِقَ سَأَلَ هَلْ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ. فَقِيلَ لَهُ: فَهَلْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ أَعَزُّ وَأَقْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ؛ (15) از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند، بندگان را بر انجام معاصی، مجبور می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند عادل‌تر از این است که چنین کند. (16) سپس از حضرت علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند بندگان را به خود واگذاشته و کار را یکسره به آنها سپرده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عزیزتر و مسلط‌تر از آن است که چنین کند.»

آن‌گاه می‌فرماید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «النَّاسُ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مَفَوَّضٌ إِلَيْهِ فَقَدْ وَهَنَ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَكَلَّفَهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يَطِيقُونَ وَلَمْ يَكْلَفْهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ فَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدُ اللَّهِ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ؛ فهذا مُسْلِمٌ بِالْخُ؛ (17) مردم در چگونگی اعتقاد به «قدر» سه دسته‌اند: گروهی بر این باورند که کارها، همه به آنان واگذار شده است. اینان خداوند را در تسلطش سست دانسته‌اند؛ لذا این گروه در هلاکت‌اند. و گروهی گمان دارند که خداوند، بندگان را بر انجام گناهان، مجبور می‌کند و آنان را به چیزهایی مکلف کرده است که طاقت انجام آن را ندارند. اینها خداوند را در حکمش، ظالم دانسته‌اند و به خاطر همین، به هلاکت خواهند رسید. و گروهی چنین معتقدند که خداوند، بندگان را به قدر طاقت آنها مکلف نموده است و به آنان بیش از طاقتشان دستور و فرمان نمی‌دهد. [اینها افرادی هستند] که اگر کار نیکی انجام دهند سپاس خداوند را به جای می‌آورند و اگر کار بدی از آنان سرزند، از خداوند طلب بخشش می‌کنند. اینان به اسلام حقیقی دست یافته‌اند.»

پس از این، امام علیه السلام با توضیح بیشتر مسئله جبر و تفویض را بیان کرده، خطا بودن هر دو را تبیین می‌کند. حضرت می‌فرماید: «فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يَلْزَمُ مَنْ دَانَ بِهِ الْخَطَأُ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَعَاقِبَهُمْ عَلَيْهَا وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ وَكَذَّبَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (18) وقوله «ذلك بما قَدِّمْتُ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (19)...؛ (20) اما قول به جبر که معتقد به آن دچار خطاست، قول کسی است که گمانش بر این است که خداوند، بندگان را بر انجام معصیتها مجبور کرده است و در عین حال، آنان را بر ارتکاب معاصی، عقوبت می‌کند. کسی که بر این باور باشد، به خداوند نسبت ستمکاری در حکمش داده است و کلام خداوند در قرآن چنین چیزی را تکذیب کرده و مردود دانسته است [آنجا که خداوند می‌فرماید]: «پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی‌کند» و نیز می‌فرماید: «این (رسوایی در دنیا و عذاب سوزان در آخرت) به خاطر آن چیزی است که دستانت از پیش فرستاده است و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند.»

و در مورد تفویض می‌فرماید: «وَأَمَّا التَّفْوِیضُ الَّذِي ابْطُلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاخْطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ وَتَقَلَّدَهُ فَهُوَ قَوْلُ

الْقَائِلُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَوَّضَ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَأَهْمَلَهُمْ؛ (21) و اما قول به تفویض که امام صادق علیه السلام آن را باطل کرده است و کسی که معتقد بدان باشد، در خطاست، قول کسی است که می گوید: خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده است و آنان را رها کرده است.»

«فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوَّضَ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ أَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمَلُوا مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَأَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيَهُ وَوَعْدَهُ وَوَعِيدَهُ، لِعَلَّةٍ مَا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَهَا إِلَيْهِ لِأَنَّ الْمَفَوَّضَ إِلَيْهِ يَعْمَلُ بِمَشِيئَتِهِ، فَإِنْ شَاءَ الْكُفْرُ أَوْ الْإِيمَانُ كَانَ غَيْرَ مَرْدُودٍ عَلَيْهِ وَلَا مَحْظُورٍ...»؛ (22) پس کسی که گمان دارد که خداوند امر و نهی را به بندگان وا گذاشته است، عجز و ناتوانی را بر خدا ثابت کرده است و پذیرش هر عملی را که انجام می دهند، چه خوب باشد و چه بد، بر خداوند واجب دانسته است. و امر و نهی و وعده و وعید خدا را باطل شمرده است؛ زیرا گمانش بر این است که خداوند همه اینها را بر او وا گذاشته است؛ چون کسی که کارها بدو سپرده شده، به خواست خود کارها را انجام می دهد. پس اگر کفر را برگزیند یا ایمان را بپذیرد، نه ایرادی بر او وارد است و نه منعی.»

امام هادی علیه السلام پس از ابطال هر دو نظریه افراطی و تفریطی، قول حق و نظر صائب را که «امر بین الامرین» می باشد مطرح می نماید: «لَكِنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَكَهُمْ إِسْطِطَاعَةً تَعَبَّدَهُمْ بِهَا، فَامْرَهُمْ وَنَهَاهُمْ بِمَا ارَادَ، فَقَبِلَ مِنْهُمْ اتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَرَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ، وَنَهَايَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مَنْ عَصَاهُ وَعَاقَبَهُ عَلَيْهِ؛» (23) لکن مامعتقدیم که خداوند با جلالت و عزیز، خلق را به نیروی خود آفرید و توانایی پرستش خود را به آنان داد و بدانچه خواست، آنان را امر و نهی کرد. پس پیروی آنان از امرش را قبول نمود و بدان راضی شد و آنان را از نافرمانی خود بازداشت و هر کسی را که مرتکب نافرمانی او شد، نکوهش کرد و به خاطر نافرمانی، عقوبت نمود.»

امام هادی علیه السلام و غلات

در هر دین و مذهب و نحله ای، ممکن است کسانی یافت شوند که در بعضی از آموزه ها یا اصول آن، جانب گزافه گویی و مبالغه را بگیرند و درباره شخصیت های دینی دچار غلو گردند.

متأسفانه در میان شیعیان - و یا به اسم شیعه - گروهی بودند که دچار چنین انحرافی شدند. آنان گروهی بودند که نسبت به ائمه طاهرين عليهم السلام غلو می کردند و حتی بعضی برای آن حضرات قائل به مقام الوهیت بودند. وجود این عده در زمان امام هادی علیه السلام پیشینه تاریخی داشت و به دورانی قبل از ایشان و حتی به دوران وجود مبارک امیرمؤمنان، علی علیه السلام باز می گشت.

امام زین العابدین علیه السلام این چنین از غلات تبری می جوید و می فرماید: «إِنَّ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا سَيَجِبُونَا حَتَّى يَقُولُوا فِينَا مَا قَالَتِ الْيَهُودُ فِي عَزِيرٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ؛ فَلَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ؛» (24) عده ای از شیعیان ما به صورتی به ما دوستی خواهند ورزید که در مورد ما همان چیزی را می گویند که یهود در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی بن مریم گفتند. نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم.»

ائمه اطهار عليهم السلام همواره به فراخور شرایط با این عده به مبارزه می پرداختند و با گرفتن موضع قاطع در قبال این طرز فکر تا حدّ ممکن نمی گذاشتند که این عده با انتساب خود به شیعه آنان را بدنام کنند.

از امام سجاد روایت شده است که فرمودند: «أَحِبُّونَا حَبَّ الْإِسْلَامِ فَوَاللَّهِ مَا زَالَ بِنَا مَا تَقُولُونَ حَتَّى بَعَّضْتُمُونَا إِلَى النَّاسِ؛» (25) ما را آن چنان دوست بدارید که اسلام گفته است. سوگند به خدا! پیوسته چیزهایی را در مورد ما می

گویید که در نتیجه آن، دشمنی مردم را متوجه ما می سازید.»

در اینجا باید متذکر شد که تفکر غلوآمیز به صورتهای مختلفی ممکن است محقق شود. مرحوم علامه مجلسی در بحار چنین می گوید: «غلو در مورد نبی و امامان به این است که کسی قائل به الوهیت آنان شود، یا اینکه قائل به شریک بودن آنان با خداوند باشد، در اینکه مورد عبادت واقع شوند یا اینکه آنان در خلق کردن یا روزی دادن با خدا شریک هستند، یا اینکه خداوند در آنان حلول کرده است، یا با آنان یکی شده است، یا اینکه کسی قائل باشد که اینان، بدون وحی یا الهام از جانب خدا، عالم به غیب هستند، یا اینکه ائمه علیهم السلام را انبیا بدانند، یا قائل به تناسخ ارواح بعضی از ائمه در بعضی دیگر باشند، یا قائل به اینکه شناخت آنان، انسان را از تمامی طاعات بی نیاز می کند و با شناخت و معرفت آنان تکلیفی نیست و نیازی به ترک معاصی نمی باشد.» (26) و غیر آنها بر این مسئله دلالت دارد.» (27) صورتی قاطع و صریح به مبارزه با آنان پرداخت.

سران این گروه منحرف و خطرناک، کسانی چون: علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بن بابای قمی، محمد بن نصیر فهری و فارس بن حاکم بودند. (28) (29) می کند.

محمد بن عیسی می گوید: امام هادی علیه السلام نامه ای به من نوشت که شروع آن چنین بود: «لعن الله الْقَاسِمَ الْيَقْطِينِي وَلَعَنَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ حُسَكَةَ الْقَمِّيَّ، إِنَّ شَيْطَانًا تَرَأَى لِلْقَاسِمِ فَيُوحِي إِلَيْهِ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا؛ (30) خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند! شیطانی در برابر قاسم نمایان می گردد و با القای سخنان باطل به ظاهر آراسته او را می فریبد.»

نصر بن صَبَّاح گوید: حسن بن محمد که معروف است به ابن بابا و محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی را امام عسکری علیه السلام مورد لعن قرار داده است. (31) و گاه دستور قتل بعضی از آنان را صادر نموده است.

محمد بن عیسی می گوید: «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِقَتْلِ فَارِسِ بْنِ حَاتِمِ الْقَزْوِينِيِّ وَضَمِنَ لِمَنْ قَتَلَهُ الْجَنَّةَ فَقَتَلَهُ جَنِيْدٌ؛ (32) امام هادی علیه السلام به کشتن فارس بن حاتم قزوینی امر فرمود و برای کسی که او را بکشد بهشت را ضمانت کرد و جنید او را به قتل رسانید.»

مجسمه و مشبهه

از جمله عقاید و باورهای انحرافی که در میان مسلمانان وجود داشت و حتی گاه میان شیعیان هم رسوخ کرده بود و بر اساس بعضی اخبار که به ما رسیده است، در زمان امام هادی علیه السلام موجب اختلاف و دو دستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن خدا و یا باور به اینکه خداوند قابل رؤیت می باشد، بوده است. شایان ذکر است که فرهنگ و آموزه های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه ای زلال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کژی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می باشد؛ ولی گاه به عللی که گفتار پیرامون آن خود تحقیقی جدا را می طلبد، بعضی باورها به میان شیعیان رسوخ کرده است که موجب افترا و تهمت به اصل شیعه شده است؛ لذا ائمه ما و به تبع بزرگان ما همیشه با باورهای انحرافی به مبارزه برخاسته اند تا هر نوع غبار را از چهره شیعه اصیل بزدايند.

مرحوم صدوق در ابتدای کتاب توحید خود می گوید: «آنچه باعث شد که من دست به تألیف چنین کتابی بزنم نسبتهای ناروایی بود که بعضی مخالفین به شیعه می دادند که اینان قائل به تشبیه و جبر می باشند...؛ لذا با تقرّب جستن به خداوند متعال، دست به تألیف این کتاب در راستای توحید و نفی تشبیه و جبر زدم.» (33) در

تعارض و تقابل بود.

صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام در مورد توحید سؤال می کند، حضرت می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جِسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَأْتِنُ [أَبِي] دَلْفٍ إِنَّ الْجِسْمَ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ مُحَدَّثُهُ وَمَجَسَّمُهُ؛ (34) کسی که گمان کند که خداوند جسم است، از ما نیست و پروردگارا! گمانهای متوهمان به خطا رفته است و اوج نگاه نگرندگان [به دامنه اوصافت] نرسید و زبان توصیف گران از کار افتاد و ادعاهای مبطلان نابود گشت؛ زیرا فَرَّ و شکوهت بالاتر از آن است که [خرد انسانی را] تصوّر آن باشد. ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم. ای پسر ابی دلف! جسم حادث است و خداوند آن را به وجود آورده و به آن جسمیت داده است.»

و نیز سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی نقل می کند که به امام هادی علیه السلام چنین نوشتم که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند. بعضی می گویند که خداوند، جسم است و بعضی دیگر می گویند که او صورت است. حضرت در جواب به خط خود نوشت: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يوصف، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ (35) منزّه است آن که محدود نیست و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است.»

همچنین از سخنان برخی افراد چنین برمی آید که عقیده داشتند خداوند قابل رؤیت می باشد و با دیدگان می توان او را دید. ائمه علیهم السلام با این طرز تفکر نیز به مقابله پرداختند. از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «جاء جَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدْتَهُ؟ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ وَيْلَكَ لَا تَذْكُرُكَ الْعَيُونُ فِي مَشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ (36) یکی از احبار نزد امیر مؤمنان آمد و از حضرت پرسید که آیا هنگام پرستش الهی، خدایت را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم، پرستش نکرده ام. باز سؤال نمود چگونه او را دیده ای؟ فرهنگ و آموزه های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه ای زلال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کژی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می باشد

حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها هنگام نظر افکندن او را درک نمی کنند، بلکه دلها با حقایق ایمان او را می بینند.»

احمد بن اسحاق نامه ای به حضرت هادی علیه السلام می نویسد واز آن حضرت در مورد رؤیت خدا و اختلاف مردم در این باره سؤال می کند که حضرت به صورتی مستدلّ و منطقی، رؤیت الهی را مردود دانسته، قائل شدن به دیدن خداوند با چشمان را قول به تشبیه می داند. (37) (38) قرار داری.» (39)

پی نوشت ها :

1. ارشاد، مفید، بیروت، دارالمفید، 211 من سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ص. 297
2. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، ج 1، 1379، ج 4، ص. 432
3. جلاء العیون، ملا محمد باقر مجلسی، انتشارات علمیه اسلامی، ص. 568
4. مناقب، ص. 432

5. ارشاد، همان.
6. مناقب، ص. 433.
7. همان.
8. مناقب، ص. 433؛ ارشاد، ص. 297.
9. ارشاد، ص. 297.
10. اعلام الوری، طبرسی، دارالمعرفه، ص. 339.
11. مناقب، ص. 433.
12. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، صص 339 - 338.
13. همان، ص. 340.
14. همان.
15. همان.
16. معنی این کلام، این است که اگر قائل به جبر شویم، باید بگوییم که - العیاذ باللّٰه - خداوند، ظالم است، در حالی که خود قرآن می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف/49).
17. همان.
18. کهف/49.
19. حج/10.
20. همان، ص. 341.
21. همان، ص. 342.
22. همان، ص. 344.
23. همان.
24. اختیار معرفة الرجال، طوسی، تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، ص. 102.
25. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر، ج 5، ص. 214.
26. بحار الانوار، ج 25، ص. 346.
27. همان.
28. پیشوایی، سیره پیشوایان، ص. 603.
29. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، صص 518 - 516.
30. همان، ص. 518.
31. همان، ص. 520.
32. همان، ص. 524.
33. همان، صص 18 - 17.
34. همان، ص. 104، ح. 20.
35. همان، ص. 100، ح. 9؛ کافی، ج 1، ص. 156، ح. 5.
36. توحید، ص. 109، ح. 6.
37. همان، ص. 109، ح. 7.

38. همان، ص66، ح.19

39. ترجمه از کتاب زندگانی امام علی الهادی علیه السلام ، باقر شریف قرشی، دفتر انتشارات اسلامی، ص112